

بررسی مضامین اشعار عاشقانه فریدون مشیری و نزار قبانی

مهدی ممتحن*

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۱۸

لیلا خوشکام**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۵/۱۵

چکیده

همانطور که می‌دانیم ادبیات تطبیقی در دو مکتب فرانسه و آمریکا قابل بررسی است؛ بر اساس مکتب آمریکایی و بر خلاف مکتب فرانسه، ادبیات تطبیقی به بررسی و نقد آثار ادبی دو شاعر یا نویسنده می‌پردازد، بدون توجه به تأثیر و تأثر آنان از یکدیگر. در این مکتب اشتراک بعضی مضامین آثار دو شاعر برای مقایسه و تطبیق کافی است. اگر بررسی بین آثار دو شاعر در یک زمان صورت بگیرد آن را موازنه (مثلاً مقایسه بین آثار قبانی و خلیل مطران)، و اگر مقایسه بین دو زبان باشد آن را مقارنه (مثلاً مقایسه بین آثار قبانی و مشیری) می‌نامیم. بنا بر آنچه گفته شد در این تحقیق مقارنه‌ای بین اشعار عاشقانه نزار قبانی و فریدون مشیری انجام داده‌ایم، و مضامین عاشقانه‌های این دو شاعر را در چندین مورد به تفصیل بیان کرده‌ایم.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کلیدواژه‌ها: مشیری، قبانی، عشق، عاشقانه، معشوق، شعر.

رتال جامع علوم انسانی

Dr.momtahn@gmail.com

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت (دانشیار).

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت.

نویسنده مسئول: لیلا خوشکام

مقدمه

آنچه انگیزه شاعر را از قوه به فعل در می‌آورد، وجود «زیبایی» و «هنر» و «پیام» در شعر است. صورت و معنا محتمل شعر از حادثه‌ای تکوین می‌یابد، که از اندوخته‌ها و تجربه‌های شاعر و تمامیت ضمیر او سرچشمه می‌گیرد، و بازتاب تمامی استعدادها، تجربه‌ها، دانش‌ها و حساسیت‌ها و ظرفیت‌های ذوقی و هنری و علمی و فطری اوست (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۱۹).

زیبایی و هنر عوامل کسب لذت روح‌بخش‌اند، و احساس فطری زیباپرستی را تسکین می‌دهند. پیام در جهت کمال و تعالی روح و روان است، و نبود آن نیاز به «مخاطب» را کمرنگ می‌کند یا از بین می‌برد. اما چیزی که در پدیدآمدن هر سه مورد یادشده، و بهره‌بردن از آن‌ها نقش اساسی دارد وجود «تعادل» و «توازن» است.

هنر و در بحث ما شعر مرزها را می‌شکند. فرد در پی روشن کردن چیزهاست ولی شعر از روشنی می‌گریزد، اما درافتادن با اقتدار خرد، آنگونه که برخی پنداشته‌اند، به مفهوم عقل‌گریزی و تهی‌بودن شعر از معنا نیست. شعر خرد و معنایی درونی، ویژه و مستقل خود را دارد (فلکی، ۱۳۷۸: ۹).

اگر در آثار شاعری ابهام به عنوان چشمگیرترین ویژگی شعری جلوه کند، نمی‌توان او را برترین دانست. همانطور که داشتن لحن صریح و بیان مفاهیم واقعی در موارد مقتضی، ارزش و اعتبار شاعر دیگر را از بین نمی‌برد. آنچه بیش از همه اهمیت دارد میزان تأثیر شعر در حیطه زیباشناسی و زبان، دور از پسند مقطعی یا ناخودآگاه است که به نحوی انسان را به کمال برساند. ما در این تحقیق برآنیم تا سیری در سلوک شاعرانگی دو شاعر معاصر فارسی و عرب‌زبان داشته باشیم؛ علاوه بر آن مواد و مضامین فکری هر کدام از شاعران را در اشعار عاشقانه آن‌ها بررسی نمائیم.

هدف از این مقایسه نه برتری‌دادن شعر و مضمون شاعری بر دیگری است، و نه مشخص کردن تأثیر و تأثر آن‌ها از یکدیگر؛ چراکه احتمال تأثیر و تأثر برای این دو شاعر که در یک برحه زمانی زندگی می‌کرده‌اند، بسیار اندک و نزدیک به صفر است. ما تنها برآنیم تا روشنگر شاعرانگی فریدون مشیری و نزار قبانی در راستای نگاهی که به عشق و معشوق و عاشق می‌اندازند باشیم. آنچه برای این دو شاعر اشتراکاتی در مضامین اندیشه آنان به وجود می‌آورد، زندگی در سرزمین‌هایی است که ادب و تمدنی، اگرچه نه همسان اما مشابه هم، تجربه کرده‌اند.

اگر بخواهیم به صورت فهرست‌وار وجوه اشتراک در معانی عاشقانه این دو شاعر را بشماریم، بی‌شک اولین مورد، تجربه عشق‌ورزی مدرن و معشوقه‌عینی و حقیقی است که فضای ذهن قبانی و مشیری را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

معشوقه شعر این دو شاعر بزرگ اگرچه یکی ایرانی و دیگری عرب است، اما هر دو با همه وجود خود - جسمانی و روحانی - بر اندیشه شاعران خویش حکمرانی می‌کند. رابطه عاشق مدرن با معشوقه‌اش رابطه‌ای دو طرفه است؛ رابطه‌ای که در آن عشق، عاشق و معشوق یکی می‌شوند و آنقدر در یکدیگر حلول می‌کنند که جداکردن آن‌ها از خواننده بر نمی‌آید.

مخاطب قرار دادن معشوق و سخن‌نگفتن از او با صورت غائب، از دیگر وجوه اشتراک در سیر اندیشه این دو شاعر است. اگر بخواهیم به صورت کلی تفاوت دیدگاه این دو شاعر را به مقوله عشق بیان کنیم، باید بگوئیم معشوق مشیری به دلیل اهمیت مسأله مبارزه، برای او هم‌رزمی است که می‌کوشد جهان را همگام با شاعر با مدینه فاضله‌ای از عدل و آزادی تبدیل کند، اما معشوق قبانی حضور دارد تا "زن" را از چنگال مردان نجات دهد و زیبایی، زن و شعر را با فرهنگ عرب آشتی دهد.

زندگی و آثار مشیری

فریدون مشیری در سی‌ام شهریور ۱۳۰۵ خورشیدی در تهران (محلۀ عین‌الدوله سابق یا خیابان ایران فعلی) چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی را در تهران و سپس در مشهد ادامه داد، و سرانجام دبیرستان خود را در تهران به اتمام رساند. پس از اخذ دیپلم در رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران پذیرفته شد اما پس از چندی درس دانشگاهی را نیمه‌کاره رها کرد. او از نوجوانی به خاطر ذوق ادبی خود شروع به سرودن شعر کرد و در پانزده یا شانزده سالگی این شعر را سرود:

درآمد از در، خندان لب و گشاده‌جبین
کنار من بنشست و غبار غم بنشانند
فشرده «حافظ» محبوب را به سینه خویش
دلم به سینه فرو ریخت تا چه خواهد خواند
به ناز چشم فرو بست و صفحه‌ای بگشود
ز فرط شادی، کوبید پای و دست افشانند
مرا فشرده در آغوش و خنده‌ای زد و گفت
رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند

از ۱۸ سالگی شعرهایش را به طور پراکنده در روزنامه‌ها به چاپ می‌رساند. در ۱۹ سالگی مادر خود را از دست داد، و این حادثه تأثیری بسیار عمیق و عظیم بر روان، احساس و عاطفه او نهاد. در سال ۱۳۲۴ در وزارت پست و تلگراف استخدام شد و در سال ۱۳۵۰ به شرکت مخابرات انتقال یافت. در سال ۱۳۳۳ در سن ۲۸ سالگی ازدواج کرد که حاصل آن یک دختر به نام بهار و یک پسر به نام بابک بوده است. در سال ۱۳۳۴ اولین مجموعه شعرش را به عنوان «تشنه توفان» منتشر کرد. هم‌چنین به علت علاقه فراوانی که به حرفه روزنامه‌نگاری داشت، به عنوان خبرنگار و سپس نویسنده مطبوعات بیش از ۳۰ سال به قلم‌زنی پرداخت. او سال‌ها در مجلات «سخن»، «روشنفکر» و «سپید و سیاه» عضو هیأت تحریریه و مسئول صفحات ادبی و فرهنگی بود. ضمناً در عرصه ترانه‌سرایی نیز فعالیت داشت.

در سال ۱۳۵۷ با تقاضای شخصی، مشیری از وزارت پست و تلگراف بازنشسته شد، و سرانجام وی پس از نیم قرن فعالیت مؤثر در حوزه ادبیات معاصر و شعر پارسی، در بامداد سه شنبه ۱۳۷۹/۸/۳ به علت بیماری سرطان بدرود حیات گفت. آرامگاه مشیری در قطعه ۸۰۸ گورستان بهشت زهرا "قطعه هنرمندان" است (صاحب اختیاری، ۱۳۸۱: ۹-۱۱).

به جز مجموعه‌های شعری مستقل، گزیده اشعار مشیری بارها در حجم‌های متنوع به چاپ رسیده است، که در دو مورد اشعار تازه وی را در بر داشته است، این «تازه‌ها» به اضافه مجموعه‌های مستقل یادشده در کتاب «بازتاب نفس صبحدمان» گردآوری شده است؛ که در واقع مجموعه کامل اشعار زنده‌یاد مشیری است.

نیز دو کتاب «یک سو نگریستن و یکسان نگریستن» و «شکفتن و رستن‌ها»، از ایشان منتشر شده است که اولی در شناخت *ابوسعید ابوالخیر* با حکایاتی از او، و دومی منتخبی از شعر معاصر ایران است. علاوه بر این‌ها مقاله‌های متعددی از مشیری در مجلات و نشریات مختلف به چاپ رسیده است.

آثار شعری مشیری عبارت‌اند از:

- ۱- «تشنه طوفان»: صفی‌علیشاه، تهران، ۱۳۳۴. ۲- «گناه باران»: نیل، تهران، ۱۳۳۵. ۳- «ابر و کوچه»: نیل، تهران، ۱۳۴۶. ۴- «بهار را باور کن»: نیل، تهران، ۱۳۵۰. ۵- «از خاموشی»: سخن، تهران، ۱۳۵۶. ۶- «مروارید مهر»: چشمه، تهران، ۱۳۶۴. ۷- «آه باران»: چشمه، تهران، ۱۳۶۷. ۸- «از دیار آشتی»: چشمه، تهران، ۱۳۷۱. ۹- «با پنج سخن سرا»: آثار، تهران، ۱۳۷۲. ۱۰- «لحظه‌ها و احساس»: سخن، تهران، ۱۳۷۶. ۱۱- «آوازه آن پرنده غمگین»: چشمه، تهران، ۱۳۷۶. ۱۲- «تا صبح تابناک اهورایی»: چشمه، تهران، ۱۳۷۹.

عشق در نگاه فریدون مشیری

مشیری عشق را مقدس می‌داند، و هرگز در کلامش آن را با هجو و شوخ‌طبعی‌های بی‌مورد نمی‌آمیزد. آواز عشق او حاوی عشوه‌گری شرمگینانه‌ای است که مخاطب هرگز در اصالت اشعارش شک نمی‌کند، عشق مشیری هرگز زاییده شوخ‌طبعی‌های متعادل یا نامتعادل نیست.

بدگمانی، انتقام و سرکشی‌های نفس بد طینت، حسد، طمع، حرص، غرور، خشم و شهوت، زبان عیب‌جویی و ظلم به دیگران، هرگز در عشق لطیف و پر احساس این شاعر بزرگ راهی ندارد. مشیری بدون شک، لطیف‌ترین لحن عاشقانه را در اشعارش به کار گرفته است. در وصف عشق شعر می‌گفت اما سخن را به درازا نمی‌کشاند. عشقی پیراسته از هرگونه آرایش، سخنان و تمجیدات شاعران و هنرمندان عصر از شاعر، نشانگر همین است که تا چه اندازه، مفهوم نوین عشق، به گونه‌ای غیر مستقیم، بر روحیه و ذوق شاعران و هنرمندان این عصر چیره شده است.

فریدون مشیری بی‌تردید عاشقی راستین بود که سوز درونش در سخنش جاری شد. نشان عشق در کلام مشیری هست و در همه جا خود را نشان می‌دهد. اشعارش سراسر وقف عشق است در عالم احساسات، مشیری از آن کسان نیست که دلش از لهیب خروشان عشق و تعلق خاطر همواره در سوز و گداز باشد، اما دلش گرم و تابناک است و احساساتش مطبوع، نوازنده و نشاط‌آور است؛ و به قول سنایی عشق او از آن دسته عشق‌هایی است که «آمدنی بود نه آموختنی». از لابه‌لای اشعار او می‌توان بوی سوز و عشقی زلال را احساس کرد. شاعر عشق را به همراه عیش و عشرت و لذت می‌داند و با کلامی ملایم، چنین عشقی را جست‌وجو می‌کند. او مؤثر و زیبا می‌سراید:

من جز تو کسی ندارم ای عشق
خود را به تو می‌سپارم ای عشق

از خاک بر آسمان رسیدم
تا لطف تو گشت یارم ای عشق
گر بی تو دمی نفس برآید
از عمر نمی‌شمارم ای عشق
این شعر شکسته بسته را نیز
با دست تو می‌نگارم ای عشق
(مشیری، ۱۳۸۴: ۱۳۳-۱۳۴)

مشیری همگان را به عاشق شدن، تشویق می‌کند:

در ضمیرت اگر این گل ندمیده است هنوز
عطر جان‌پرور عشق
گر به صحرای نهادت نوزیده است هنوز
دانه‌ها را باید از نو کاشت
دوست می‌باید داشت!

(همان، ۱۳۸۴: ۲۹)

مشیری در شعر «تو را که دارم» در مضمون عشق می‌سراید:

ز شور عشق، ندانم کجا فرار کنم
چگونه چاره این جان بی‌قرار کنم
به سان بوت‌های آتش‌گرفته‌ام در باد
کجا توانم این شعله را مهار کنم

(همان: ۳۰)

بی‌قراری عشق، شاعر عاشق را از خود بی‌خود کرده، که مهار این شعله تند و سوزان را
بسیار دشوار می‌داند. شاعر در ادامه می‌گوید:

رسیده کار من به آنجا که اشتیاقم را
برای مردم کوی و گذر، هوار کنم
چنین که عشق توام می‌کشد به شیدایی
شگفت نیست که فریاد یار یار کنم
خیال پشت خیال آید از کرانه دور
از این تلاطم رنگین، چرا کنار کنم

(همان: ۷۸)

خود شاعر، عشق و قدرت آن را این گونه وصف می کند:

به خارزار جهان، گل به دامنم با عشق

صفای روی تو تقدیم می کنم با عشق

به دست بسته ام ای مهربان، نگاه مکن

که بیستون را از پا در افکنم با عشق

دوای درد بشر، یک کلام باشد و بس

که من، برای تو فریاد می زنم ای عشق

(همان: ۱۰۷)

کم تر شعری در اشعار فریدون مشیری می توان یافت که در آن، واژه عشق و یا مفهوم عشق دیده نشود. سراسر آثار مشیری جلوه های از عشق و شور شاعر است که معجزه و افسونگری مهر را فریاد می زند. گاه به سکوت و خموشی، معترض است و گاه بهترین پناهگاهش را سکوت می داند که برتر از فریادهاست. مشیری در شعرش "همزاد عشق" را ندا می دهد و با او درد دل می کند. آن را جزئی از وجود خود می خواند که همیشه و در هر حال با اوست:

ای عشق، سرشته همچو جانی با من در جان و روان من، روانی با من
همزاد توأم که روز و شب در همه حال همدل، همراه، همزبانی با من

(همان: ۱۴۸)

اقسام عشق در اشعار مشیری

انواع عشق در آثار مشیری را می توان به سه دسته تقسیم کرد: عشق های حقیقی، آرمانی و مجازی که شرح آن در زیر آمده است.

۱. عشق حقیقی

عشق اشعار مشیری از دسته عشق حقیقی و عارفانه‌ای که پیش‌تر سخن از آن رفت نیست. واقعیت اشعار عاشقانه فریدون مشیری، عشقی حلاج‌گونه که از عالم بالا الهام گرفته باشد نیست، که به دنبال رسیدن به فنای فی الله باشد. اما شعر او واقعیتی است که در ماهیتی زلال، جلوه‌گر شده و در نوع خود متفاوت است. عشقی متعادل که هم جهشی به سوی زیبایی است و هم کششی جسمانی، از عاشقی گرفتار راز عشق که راز درونی او را در اشعارش می‌توان باز شناخت.

در اشعار او صداقت و راستی موج می‌زند، و کلمات چنان صحیح در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند که آدمی را سرخوش می‌کنند. به نظر می‌رسد مشیری حتی پس از دوران جوانی‌اش هم چندان به دنبال عشق‌های عارفانه‌ای که شرح آن گذشت نبود. شعر مشیری در برخی موارد نمونه‌ای از عرفان عاشقانه است که در آن چندان تأکیدی بر رعایت اصول دقیق شریعت نیست، بر خلاف عرفان زاهدانه، و کفر و ایمان هر دو در خدمت عشق پاک‌اند

مشیری در شعر «نور عشق» می‌سراید:

رهروان کوی جانان سرخوش‌اند عاشقان در وصل و هجران سرخوش‌اند
جان عاشق، سر به فرمان می‌رود سر به فرمان، سوی جانان می‌رود
نور عشق پاک او، در جان ما مبرهم این جان سرگردان ما
(همان: ۱۶۳)

به نظر می‌رسد این شعر از معدود اشعار فریدون مشیری است، که به عشق الهی و معنوی اشاره مستقیم و صریح دارد. شاعر به طور مضمحل اشاره می‌کند که ما انسان‌ها نهایتمان به عشق خدایی می‌رسد، و غایت هر عشقی - حتی عاشقان زمینی یا مراتب پایین‌تر

عشق - رسیدن به حق است و روزی این فراق از معبود و معشوق حقیقی به پایان خواهد رسید. این مطلب یادآور عشق افلاطونی است که غایت انسان را رسیدن به زیبایی و عشق مطلق و محض می‌داند. از نظر شاعر تنها همین عشق پاک می‌باشد که عشق واقعی و نورانی است و مرهم جان‌های سرگردان عشاق.

مشیری معتقد است، وصل یا هجران برای عاشق دل‌باخته فرق نمی‌کند، و او با هر دو حال خوش است. چون عشق جانان سراسر فلبش را تسخیر کرده است، تمام وجود عاشق مطیع و فرمانبردار معشوق است، و رهروان این راه از این که گام در این راه گذاشته‌اند، شادند و سرخوش، مشیری در شعر زیر، در قالب رباعی می‌سراید:

ای عشق، پناهگاه پنداشتمت
ای چشم سیاه، آه ای چشم سیاه
ای چاه نهفته، راه پنداشتمت
آتش بودی، نگاه پنداشتمت
(همان: ۱۴۷)

عشق مشیری در اشعارش عشق محض است، که ایمان و کفر در آن هر دو در خدمت عشق او هستند.

عاشق در پی رفتار خاشعانه و بر اثر طاعت خود، رفته رفته عنایت معشوق را به دست می‌آورد، و آنگاه که به این مرحله رسید عشقش قطعی شده است.

در واقع برای رسیدن به عشق حقیقی و وصال خداوند، ابتدا باید مراتب پایین‌تر را طی کرد تا توانایی رسیدن به مقصد را کسب کرد. مشیری نیز برای رسیدن به مرتبه عالی عشق، که مدینه فاضله‌اش بود، مرحله راه‌رفتن را طی کرد تا پله پله با حضور شوق و شوری که در وجودش بود به بالاترین مرحله برسد. هر چند که این توفیق عظیم هیچ‌گاه نصیب او نشد، اما شاعر توانست تا مرحله عشق برتر زمین پیش رود و در حقیقت به عشق آرمانی دست یابد. او منتظر بود و ناامید نبود و تلاشش به معنی پیروزی در عشق بود.

به‌طور کلی عشق به خداوند در شعر مشیری نمونه‌های معدودی دارد، که مستقیماً بیانگر این مفهوم باشد، از جمله در شعر زیر:

کتاب‌های جهان را ورق ورق گشتم
به برگ برگ درختان
به سطر سطر چمن
نشانه‌ها گفته
ز مهر پرسیدم
به ماه نالیدم

(مشیری، ۱۳۸۰: ۲۲۲)

از نگاه مشیری برای رسیدن به عشق متعالی و برتر، برای آموختن راه و روش طاعت، بهتر آن است که فرد به عشق انسانی روی آورد تا برایش زمینه‌ای شود برای رسیدن به عشق برتر.

۲. عشق مجازی

اشعار مشیری عمدتاً نه عاشقانه صرف است و نه عارفانه محض؛ معشوق او مقام والایی دارد اما معبود شعر عرفانی نیست و در عین حال معشوق مجازی و زمینی هم نیست. شعر او مشتمل بر مطالب لطیف عاشقانه است که گاهی قابل تحلیل بر مضامین عارفانه هم می‌شود. در برخی موارد، آن هم با شک و تردید، از مطالب دیگری علاوه بر این مضامین هم در شعر مشیری به چشم می‌خورد، که شاعر این کارها را در قالب زبانی بلیغ و همه‌فهم، ارائه می‌کند.

بی‌پیرایگی، سادگی و شیرین‌زبانی از مشخصه‌های بارز اشعار عاشقانه مشیری است. وجود مفاهیم بسیار حساس و ظریف، شاهکارهای زیبا و استادانه و در عین حال ساده را خلق می‌کند. آثار او در عین سادگی چنین هنرنمایی‌های پنهانی را هم در خود دارد. غالب اشعار مشیری دنیوی و عاشقانه است اما عشق وضع نیست. عشق او از دل بر می‌آید، و گویی شاعر وظیفه خود می‌داند که این عشق را به گوش همگان برساند، و به قول *خواجہ حافظ شیراز* عشق امانتی است که بر عهده آدمی نهاده شده است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعه فال به نام من دیوانه زدند

(حافظ، ۱۳۷۷: ۲۴۸)

فریدون مشیری از عام‌ترین عواطف آدمی با زیبایی بسیار، سادگی، روانی و ایجاز سخن بگوید، و محتوای ضمیر پر نشاط و جمال‌جوی و عشق‌پرور خود را در بیت‌هایی با قدرت القایی بالا و بی‌نظیر بیان کند. قانون طبیعت و نسیم ملایم بر شعر او جاری است، همچون نسیم لطیف و گذرنده که در عین حال، ملموس و درک‌کردنی است. در شعر او با کسی روبرو نیستیم که سعی کند اندیشه‌ها و عواطف خود را منظم کند و باز نماید، بلکه با خود جریان سیال ذهن روبه‌رو هستیم:

سیه‌چشمی به کار عشق، استاد
به من درس محبت یاد می‌داد
مرا از یاد برد آخر، ولی من
به جز او، عالمی را بردم از یاد

(مشیری، ۱۳۷۲: ۸۵)

عشق در آثار مشیری عشق مجازی برتر است نه عشقی که در نفسانیات غرق باشد. در واقع این عشق برتر زمینی، ریشه‌ای عمیق دارد که نه در حد عشق عارفانه فنای فی‌الله است، و نه می‌توان آن را با عشق‌های ریایی و دروغین و هوسبازانه زمینی و پست مقایسه کرد. مشیری نگاهی پاک و زلال به معشوق زمینی برتر دارد که آن را مایه رفعت و ارتقای

وجود می‌داند، شاعر به دنبال این عشق زمینی برتر و والا است که گویا آن را در زمین نمی‌یابد:

ای نسیم رهگذر، به ما بگو
این جوانه‌های باغ زندگی
این شکوفه‌های عشق
از سموم وحشی کدام شوره‌زار

(همان: ۵۲)

۳. عشق آرمانی

همان‌طور که در تعریف عشق آرمانی آمد «عشقی است پر شور و پاک که در عین حال رنگ جسمانی خود را نیز حفظ کرده است». عشق آرمانی مذهب ادبی عشقی پاک است، نسبت به زنی آرمانی با نیایش‌ها و اخلاقیات، که از حس احترام به معشوق و خدمت به او سرچشمه می‌گیرد» (ژان، ۱۳۷۲: ۹).

عشق مشیری از همین دسته است و مصداق همین موارد می‌باشد. عشقی است که در آن شور زندگی و فنا، هر دو یکی است. اضداد را در خود جمع کرده و خیلی قابل تجزیه و تحلیل نیست، پدیده‌ای درونی است که مفهومی پیچیده دارد. بی‌گمان مشیری نه یک عشق ابدی را وصف می‌کند، و نه عشقی واحد و یکپارچه را؛ و نیز در پی آن نیست که ما را از جزئیاتی که میان عاشق و معشوق می‌گذرد آگاه کند. سپس در مرحله‌ای از رازداری و حیاء متوقف می‌گردد. با این وجود از حاجت و نیازش هم سخن می‌گوید. شاعر برای لطافت بخشیدن به عشق در برخی موارد، آن را غیر ممکن و از دست رفته و یا ناشناخته می‌پندارند. او فرمانبردار معشوقی است که او را نمی‌شناسد:

تو کیستی که من، اینگونه بی تو، بی تابم؟
شب از هجوم خیالت، نمی برد خوابم
تو چیستی که من از موج هر تبسم تو
به سان قایق سرگشته روی مردابم
تو در کدام سحر، بر کدام اسب سپید!
تو را کدام خدا؟
تو از کدام جهان؟
تو در کدام کرانه، تو از کدام صدف؟

(همان: ۵-۴)

آثار فریدون مشیری پیوندی جاودانه با عشق دارد. عشقی آرمانی که بویی فراتر از دغدغه‌های زمین دارد. نشاطی جاودان و نوری خوشایند، در کلام مستانه شاعر غوغا می‌کند که هر خواننده‌ای را به خود می‌کشد. بوی امید و مهر، و درخشش چراغی که قلب‌ها را از یک مشت آهن و دود و بیداد رها می‌کند، و پرنده خیال را به سوی زیبایی‌های عشق پرواز می‌دهد. عشقی تابناک، آرمانی شیرین، هاله‌ای مقدس و اشتیاقی پاک از نوع مکررش را به همراه سادگی خاصی به جان مخاطب می‌ریزد. این هوس نیست، عشقی زمینی است که به دنبال پاکی و تعالی می‌باشد. مشیری الگوی پاکدلی و پاک زیستن را در اشعارش ارائه می‌دهد. شاعر در شعری با عنوان «دوباره عشق» می‌سراید:

به مژده، جان و دل و دیده، یکصدا گفتند دوباره عشق در این خانه، مهمان شده است

(همان: ۳۱)

و نیز:

در هوای سحرم حال و هوای دگر است هر چه دارم همه از حال و هوای سحر است

بوی یاس آرد و گوید که تو را هم نفس است عطر عشق آرد و گوید که تو را راهبر است
جای دل، آتشی از مهر تو در سینه روان جای خون، عشق تو در جان و تنم شعله‌ور است
(همان، ۱۳۸۴: ۸۱)

در برخی اشعار عاشقانه مشیری، معمای عشق آرمانی او حضور دارد، که به هیچ عنوان به سازش با واقعیت زندگی شاعر تن نمی‌دهد. از نظر شاعر همواره باید عشق ورزید؛ عشق ورزیدن، خودش هنر است و طلب است، و در آن درسی هست که با ما آموخته می‌شود. مشیری در شعر «بی تو مهتاب شبی» معشوقی ناشناخته را مد نظر دارد، و احساسی اسرارآمیز که همچون دفتری مهر و موم شده است. عشقی آرمانی که وصف می‌شود اما مستقیماً بیان نمی‌گردد. از مشخصات این گونه اشعار، این است که دیگر از مقتضیات زمان و مکان و یا هرگونه چهارچوبی از پیش ساخته، پیروی نمی‌کند که این امر به وضوح در اشعار مشیری دیده می‌شود:

بی تو مهتاب شبی باز از آن کوچه گذشتم
همه تن چشم شدم خیره به دنبال تو گشتم
شوق دیدار تو لبریز شد از جام وجودم
شدم آن عاشق دیوانه که بودم

(همان، ۱۶۳: ۱۳۸۰)

این شعر مشیری را می‌توان به دو گونه تشریح کرد. معشوق را هم می‌توان آسمانی و متعلق به عالم بالا به حساب آورد، و هم زمینی؛ و البته مقدس به نظر می‌رسد. با توجه به نوع تفکر و سایر اشعار شاعر، بیش‌تر می‌توان دیدگاه دوم را پذیرفت. کلامی آرمانی، برتر و پر تلاطم، که شاعر را غرق در فضایی لایتناهی کرده است. به این ترتیب عشق مشیری در چهارچوب خاص جوانی‌اش محدود نمی‌شود، و با گذشت زمان تعالی می‌یابد و در قالب

کلی‌تر و با روحیه‌ای بالاتر بروز می‌کند، که حقیقتاً عاشقانه‌ترین بخش زندگی شاعر در همین دوران می‌باشد. به عبارتی دیگر می‌توان عشق مشیری در اشعارش را شاهکاری ظریف به شمار آورد، که همواره طرفدار عشق آرمانی و پاک بوده و بر این احساس پایدار و استوار هم بوده است. اما در نیمه دوم زندگی شاعر اندیشه‌ای زیبا و لطیف در پس عملی ناب بیش از هر چیز، نیروی تخیل انسان را می‌نوازد.

زندگی‌نامه نزار قبانی و معرفی آثار او

روزی که در ۲۱ آذار (مارس) ۱۹۲۳ در خانه‌ای از خانه‌های قدیمی دمشق به دنیا آمد، زمین نیز در حال ولادت بود و بهار آماده می‌شد که جامه دانه‌های سبز خود را بگشاید: «زمین و مادرم در یک زمان حامله شدند، و در یک زمان وضع حمل کردند. آیا ولادت من در فصلی که طبیعت در آن بر ضد خود به پا می‌خیزد، و درختان همه جامه‌های کهنه‌شان را از تن می‌افکنند، تصادفی بود؟ یا آن که سرنوشت مرا چنین رغم زده بودند که مثل ماه آذار ماه دگرگونی و تحول باشم؟» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۳۲).

او فرزند دوم از چهار پسر و یک دختر بوده است. آن‌ها جزو خانواده‌های متوسط دمشق محسوب می‌شدند؛ پدرش شغل شیرینی‌پزی داشته، اما در عین حال به کار برانگیختن مردم علیه بیگانگان اشغالگر نیز مشغول بوده است (بیدج، ۱۳۸۶: ۳۴).

او از دانشگاه دمشق مدرک لیسانس حقوق دریافت می‌کند، علی‌رغم میل باطنی به کتاب‌های قطور حقوق آن‌ها را به تعبیر خودش چون "سربی بر روی سینه" حفظ می‌کند. قبانی پس از فراغت از تحصیل در رشته حقوق به استخدام وزارت خارجه سوریه در می‌آید، و در سفارتخانه‌های این کشور در پایتخت‌های مختلف به خدمت می‌پردازد. نخستین مأموریت او رفتن به قاهره است که سه سال طول می‌کشد، و به گفته خودش نقطه

عطفی برای شعر و اندیشه‌اش به شمار می‌آید. قبانی در کتاب خاطرات شاعرانه خود از شهرهای پکن، مادرید و لندن به عنوان دیگر نقاط عطف زندگانی ادبی‌اش یاد می‌کند. او در سال ۱۹۴۴ و زمانی که فقط ۲۱ سال از عمرش می‌گذشت، و در رشته حقوق دانشگاه دمشق درس می‌خواند، نخستین دفتر شعر خود را با نام «زن سبزه‌رو به من گفت» منتشر ساخت. انتشار این کتاب در سوریه هیاهویی به راه انداخت و مخالفان و موافقان بسیاری یافت. کتاب‌های بعدی *نزار قبانی* که تا سال ۱۹۶۶ به ترتیب منتشر شدند عبارت‌اند از «کودکی سینه»، «سامبا»، «تو از آن منی»، «سفرها»، «محبوب من» و «نقاشی با کلمات». موضوع محوری تمام سروده‌های این شش کتاب، عشق است اما عشق قبانی در جسم خلاصه شده، و اگر گاهی از توصیف جزئیات پیکر محبوب و سرکشی‌های غریزی خود فراغت یافته، به موضوعاتی چون ستم بر زنان و تضييع حقوق آنان در جامعه عرب پرداخته است.

قبانی در سال ۱۹۶۶ پس از ۲۱ سال کار در حوزه سیاست، از مشاغل دیپلماتیک کناره می‌گیرد، شهر بیروت را برای اقامت بر می‌گزیند و در همانجا انتشاراتی به نام خود بر پا می‌سازد و به کار انتشار آثار خود و دیگران می‌پردازد. در همین سال‌هاست که از زن سوریه جدا می‌شود و با بلقیس *الراوی* که آموزگاری عرب بود ازدواج می‌کند. با فرا رسیدن سال ۱۹۶۷ و شکست حکومت‌های عربی از رژیم اشغالگر قدس، در *نزار قبانی* انقلابی درونی رخ می‌دهد. او در این مقطع شعری با عنوان «حاشیه‌ای بر دفتر شکست» سرود که هیاهویی به راه انداخت. او در مورد شعرش اینطور می‌گوید: «شعر من با عنوان «حاشیه‌ای بر دفتر شکست» بیانیه‌ای بود شامل رد و معارضه. من شعر یاد شده را در حالت بیماری و هذیان که انگشتانم در اختیارم نبود سرودم. این شعر از لحاظ شکل و قالب

با هیچ‌یک از سروده‌های گذاشته‌ام شباهتی نداشت، و مثل خود من پریشان و پراکنده چون خاکستر ققنوس بود» (یوسفی، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

او در سروده‌های بعدی، دو محور اساسی را دستور کار خود قرارداد. در محور اول عشق به یار و دیار، و در محور دوم هجو اعراب و به‌ویژه حکومت‌های عربی را به خاطر خودکامگی و ناتوانی‌هایشان. قبانی در سال ۱۹۶۸ مجموعه شعر «یادداشت‌های روزانه زن لا ابالی» و در سال ۱۹۷۰ «شعرهای وحشی» و «کتاب عشق» را منتشر می‌سازد، که از ارائه منطقی دفترهای عاشقانه سابق اوست، و پیداست که تا این زمان هنوز موج میهن‌پرستی تمام روح او را تسخیر نکرده است.

پس از شکست ژوئن سال ۱۹۶۷ موج جدیدی در شعر عرب پدید می‌آید که سروده‌های آن به اشعار «حزیرانیه» یا «سروده‌های ژوئن» معروف گردید. قبانی که روح موج حماسه‌سرایی در او راه یافته بود، شعرهایی پی در پی صادر می‌کرد و در آن‌ها به دشمن هشدار می‌داد. مجموعه شعر «خشم خوشه‌ها» از محصولات همین دوره است. در همین دوره است که درگذشت توفیق پسر ۲۲ ساله و ناکام شاعر بر اشعار این سال‌هایش رنگ غم می‌پاشد؛ شعرهای وطنی و اجتماعی او نیز شاید بدین سبب تلخی و شدت بیشتری پیدا کرده است.

قبانی تا سال ۱۹۷۳ که در تاریخ به عنوان پیروزی برای اعراب ثبت شده است، چند کتاب شعر دیگری نیز منتشر ساخت و برای جنگ ۱۹۷۲ مضمون‌ها کوک کرد. در سال ۱۹۷۵ که جنگ داخلی لبنان آغاز می‌شود، قبانی نیز غم دیگری بر غم‌های شاعرانه خود می‌افزاید، و این بار بر عشق یار و دیار و هجو اعراب بیان اندوه‌نامه فلسطین را نیز اضافه می‌کند.

او بلقیس همسر و معشوقه بسیاری از اشعارش را در انفجار سفارت عراق در بیروت از دست می‌دهد، و از آن به بعد به حکومت‌های عربی ناسزای بیش‌تر می‌گوید؛ و منظومه‌ای به نام «بلقیس» در غم فراق همسرش می‌سراید.

قبانی «الأعمال الكاملة» خود را در سه جلد که هر کدام شامل ده مجموعه شعر است، حدود بیست سال پیش منتشر ساخت، اما بعد از آن بیش از بیست دفتر شعر دیگر را نیز روانه بازار کرد، و با این حساب شماره کتاب‌های خود را به پنجاه کتاب رساند.

«یادداشت‌های محرمانه عاشقی قرمطی»، «با تو وصلت کرده‌ام آزادی»، «جمهوری در اتوبوس»، «آیا شیوه اندوه را می‌شنوی»، «در ترپولوژی کودکان سنگ‌انداز»، و «شعر چراغی سبز است» نام برخی از کتاب‌های اوست.

پس از مرگ بلقیس نزار راهی سوئیس شد و پس از آن مدتی در فرانسه ماند. سرانجام در لندن، شهری که همیشه برایش مظهر آرامش و زیبایی بود ساکن شد، و در ۳۰ آوریل ۱۹۹۸ در همین شهر از دنیا رفت. «روز مرگ و وداعش در سالگرد جنبش کارگری جهان اتفاق افتاد، مرگ او کشف و شهود و مراسم منحصر به فردی داشت، و انگار او تقدیر مرگش را در این روز به آرزوی آزادی مردم جهان رقم زده بود، یا شاید او این وسوسه را داشت که آنچه را در طول حیات خود، همواره باعث انتقاد طرفداران سرسخت او بود و همواره او را شاعری غیر متعهد و مردم‌گریز تعریف می‌کرد، به نحوی دوباره یادآوری و رد کند» (عامری، ۱۳۸۴: ۳۱).

عشق در نظر نزار قبانی

عشق به عنوان یکی از والاترین و انسانی‌ترین عواطف، و مهم‌ترین درونمایه شعری و ذهنی نزار قبانی است. او حتی وقتی خشمگین‌ترین حرف‌های خود را نثار حکومت‌های

عرب می‌کند، تنها به خاطر عشقی است که به وطنش دارد. او خود در تعبیری شعر را برای شاعر مثل "آب برای ماهی" می‌داند و ما سرچشمه این آب را برای ماهی همیشه‌تشنه ذهن نزار چیزی جز عشق نمی‌دانیم. اما اینکه چرا نزار قبانی از میان همه عواطفی که می‌شود محرک سرایش شعر باشد، تنها و تنها عشق را بر می‌گزیند؟ می‌تواند سؤال خوبی باشد که البته خود نزار شاید از منظر روانشناسی به آن پاسخ داده است: «من از خانواده‌ای هستم که عشق پیشه آن‌هاست. هم‌چنان که شیرینی با سیب زاده می‌شود، عشق نیز با اطفال خانواده ما زاده می‌شود. طفل در خانواده ما در پانزده سالگی از عمر خویش «پیر» می‌شود و «طریقتی» در عشق پیدا می‌کند. جدم چنین بود و پدرم نیز...؛ همه افراد خانواده تا پای جان عشق می‌ورزند، و در تاریخ خانواده شهادت شگفت‌انگیزی که روی داد موجبش عشق بود» (بیدج، ۱۳۸۶: ۶۷).

شهیدی که نزار از آن صحبت می‌کند، کسی نیست جز وصال تنها خواهر او. او که نمی‌تواند با معشوقه‌اش ازدواج کند، به تعبیر نزار "شاعرانه و بی‌نظیر" خودکشی می‌کند. «آیا سروده‌های عاشقانه من عوضی بود به جای آنچه خواهرم از آن محروم شد، و یا انتقامی بود از جامعه‌ای که عشق را نمی‌پذیرفت، و با تبر و تفنگ آن را تعقیب می‌کرد؟» (همان: ۶۹).

این که حکومت‌های عرب و به‌طور کلی جامعه عرب هر نوع رابطه عاشقانه بین مرد و زن را محدود و ممنوع می‌کرده، باعث ترغیب مردم به این مقوله می‌شده است؛ همانطور که واقفیم انسان بر آنچه منع می‌شود حریص‌تر است. پس یکی از محرک‌ترین عوامل برای گرایش روح شاعرانه نزار به این مضمون، می‌تواند منع عشق‌ورزی در محیطی باشد که او رشد کرده است.

علی‌رغم این موضوع که سبب گرایش روانی هر فرد در جامعه آن روزگار عرب به عشق می‌شده، باید گرایش شاعری چون نزار را به سرودن و گفتن از عشق نیز در نظر گرفت. نزار که بارها بر نوآوری، سخن‌گفتن به سبک خود و ساختن مدینه فاضله‌ای که هر چیز در آن نشانه مشخص از خودش داشته باشد تأکید می‌کند، می‌تواند از موضوع عشق برای تشخیص‌بخشیدن به آثارش استفاده کند. در اشعار عاشقانه نزار یکی از تم‌های اصلی همین اعتراض او به سران حکومت عرب است که انسان را از روابط عاشقانه محروم می‌کنند:

وقتی گفتم:

دوستت دارم

می‌دانستم انقلابی است علیه قبیله

و ناقوس رسوایی را به صدا در آورده‌ام

می‌خواستم برانداز سلطه باشم

تا جنگل‌های انبوه برویند

(عامری، ۱۳۸۸: ۴۶)

این شعر یکی از هزاران شعری است که نزار در این موضوع، یعنی مخالفت حاکمان و جاهلان و مردم تهی از عشق سروده است؛ و اگرچه می‌دانست که محکوم به رسوایی است باز هم ارزیدن عشق به رسوایی را اعلان عمومی داده است. علت اصلی مخالفت با اشعار نزار این بود که او در جامعه‌ای که هنوز بر اساس بدویت و شیخوخیت بنیاد داشت به عشق پرداخته بود. عشق او صرفاً زمینی و تنی نبود، بلکه عشقی بود که انسانیت و احترام متقابل و آزادی و کرامت انسان در آن نهفته بود.

نزار قبانی با همه عشقی که به همه معشوقه‌هایش دارد، اما می‌داند که شعر آن‌ها را ماندنی کرده است، و عشق را مدیون شعر است؛ این نیز مضمونی تکرارشونده در عاشقانه‌های نزار است:

نامه‌های من به تو

از من و تو می‌گذرند

نور مهم‌تر از چراغ است

شعر از دفتر

بوسه از لب

نامه‌های من به تو

از من و تو مهم‌تر

(همان: ۷۶)

نزار در مقدمه کتاب «صد نامه عاشقانه» چنین می‌گوید: «عشق قشنگ است و خالی از تظاهر، اما قشنگ‌تر از آن این حسی است که بر کاغذهایمان جا می‌گذارد، و خاکستری که از آن بر انگشت‌هایمان می‌نشیند. زن زیباست اما از آن زیباتر رد گام‌هایش بر نوشته‌های ماست... وقتی که رفته است» (همان: ۶).

"فراق‌نامه‌ها" یکی دیگر از مضامین اصلی عاشقانه‌های نزار است؛ در این تم ما شاهد عاشقی هستیم که دیوانه‌وار در عشق می‌سوزد، اما معشوق رفته است و او باید ادامه عمرش را بدون او سر کند، اگرچه قبل از فاجعه شهادت بلقیس هم از این گونه سروده‌های فراقی در اشعار نزار می‌بینیم، اما زیباترین‌شان فراق‌نامه‌هایی هستند که درباره بلقیس سروده است، صور خیال و گرمی و عمق عاطفه خواننده را در این گونه سروده‌ها به تعظیم وا می‌دارد:

بلقیس!

دل‌تنگم

دل‌تنگم

دل‌تنگم

خانه کوچک ما

شاهزاده خوشبوی خود را می‌جوید:

بلقیس!

پیچک سبز تو گریان است

(بیدج، ۱۳۸۶: ۱۴۸)

معشوق در شعر نزار قبانی

گفتیم که اصلی‌ترین معشوقه شعر و ذهن نزار قبانی زن است؛ او در اصل زیبایی را هر چه که باشد در هیأت زن می‌بیند و تصویر می‌کند. برای نزار شعر با همه ظرافت‌ها و قابلیت‌های عاطفی‌اش زن است، چنانکه می‌گوید:

زن بر زانوی شعر می‌نشیند

تا عکسی یادگاری بگیرند

عکاسی آن دو را

دو خواهر می‌پندارد

(بیدج، ۱۳۸۶: ۴۳)

و از آنجایی که زن، شعر و وطن هر سه برای او معشوقه‌هایی دوست‌داشتنی‌اند، نزار را می‌بینیم که این سه را در هم می‌آمیزد و با روح این سه یکی می‌شود. در بعضی از شعرهای

او می‌بینیم که نه تنها روح زن درون او حلول کرده است بلکه در تمام جهان و اطراف او نفوذ کرده، و نزار از این همه عشق گاهی رهایی می‌خواهد:

کیستی ای زن؟

خنجری فرورفته در تاریخم!

چشم خرگوشان زیبا!

کرک هلو ای نرم!

(عامری، ۱۳۸۸: ۷۷)

نزار قبانی از این موضوع که او را "شاعر المرأة" یا "شاعر زن" لقب داده‌اند، اگرچه تا مدت‌ها راضی است، اما اعتراف می‌کند که این گل (این لقب) بعدها مثل "نیزه‌ای در جان او فرو رفته است" و می‌گوید: «من انکار نمی‌کنم که درباره عشق شعر زیادی سروده‌ام و نیز غم‌هایی به واسطه زن چشیده‌ام اما می‌خواهم مردم بدانند که غم‌های من در مورد زن همه غم و اندوه من نیست. من هم مانند اکثر مردهای طبیعی و عادی زندگی پری داشته‌ام. با زن‌های زیادی رابطه پیدا کرده‌ام، پیروز شده‌ام و شکست خورده‌ام، سوزانده‌ام و سوخته‌ام. در عشق کشته‌ام و کشته شده‌ام. اگر رایحه عشق من به صورت قوی‌تر و شدیدتر از داعیه عشق دیگر عاشقان پراکنده می‌شود به سبب آن است که پیشه‌ام شعر و نوشتن است» (عامری، ۱۳۸۸: ۹۴).

نکته جالبی که او درباره معشوقه‌هایش می‌گوید، این است که باید چند ویژگی داشته باشند: به او شباهت داشته باشند مثلاً از زنان عرب باشند، به او محبت مادرانه ارزانی کنند، و سوم اینکه شعر را مانند پاره‌ای از زندگی خود بدانند. او می‌گوید: «من به موجب طبیعت خود نمی‌توانم زنی را دوست داشته باشم که از او رایحه نعناع، آویشن وحشی، پونه،

کاووسی سفید، نیلوفر، شب بو و کوکب که همه کشتزارهای دیار من از آنها پر است را استشمام نکنم» (همان: ۱۳۳).

مقایسه مضامین عاشقانه نزار قبانی و فریدون مشیری

نزار قبانی عشق را به عنوان تنها راه عبوری می‌داند که او را از فضای تیره و تاریک می‌رهاند، و اگرچه گاهی در اشعار سیاسی و وطنی‌اش ناامید است، اما شادابی خود را از دست نمی‌دهد.

عاشقانه‌های قبانی از آغاز تفکر شاعری‌اش تنها یک محرک دارد و آن زن است. زنی که حتی در ابتدا به او به عنوان جسم و شیئی زیبا نگریسته می‌شود، و اندامش اگرچه به هدف رهایی از چنگال مردان اما جداگانه و مجزا وصف می‌گردد؛ اما هرچه فشار بر موضوع شعری قبانی یعنی موضوع زن وارد می‌شود، او به صورت انسانی‌تری به موضوع فکر می‌کند و مخالفت‌ها و فشارها برای سانسور موضوع و مفهوم شعرش او را به مدافع، وکیل و حامی زنان تبدیل می‌کند.

فریدون مشیری زن را نیازی برای روح شاعر می‌داند، اما زن قبانی بیش‌تر جنبه زیباشناختی و فانتزی دارد؛ مشیری عشق به زن و سیاست و اجتماع و مفهوم مبارزه را آن‌چنان شاعرانه و ماهرانه در هم می‌تند که سزاوار ستایش مخاطب مدرن قرار می‌گیرد.

قبانی زن را "خواهر دوقلو"ی شعر می‌داند که تشخیص آن‌ها از هم دشوار است (همان: ۱۳۲). قبانی معشوق را "بازپسین لحظه شعر" می‌داند، و "بازپسین قطره جوهر" (اسوار، ۱۳۸۲: ۲۹۵). زن در اشعار قبانی شباهتی غریب به شعر دارد و برای او مادری فداکار و دوست‌داشتنی است.

نقطه اشتراک مشیری و قبان‌ی در عاشقانه‌ها و نگاه مدرن آن‌ها به عشق، و دوطرفه بودن رابطه است؛ رابطه عاشقانه در اشعار هر دوی آن‌ها کاملاً انسان‌باورانه و متقابل است. تصاویر امروزی و مفاهیم معاصر در عاشقانه‌های هر دو شاعر آن‌ها را از نظر مضامین فکری به هم نزدیک می‌کند.

قبان‌ی و مشیری مرزی برای عاشق و معشوق قائل نیستند، برای همین سخت است که تنها آن دو را عاشق بدانیم چراکه گاهی به راستی شاعران خود معشوق‌اند، و از عشقی که به آن‌ها روا داشته می‌شود می‌سرایند.

نزار قبان‌ی در ادبیات خود پایه‌گذار شعری است که به شعر سپید شهرت دارد، و باید دانست لازمه هر فکر و تجربه جدیدی زبان جدید است؛ زبان قبان‌ی به سادگی شهرت دارد و قبان‌ی جزء شاعران رمانتیست دهه بیستم ادبیات عرب به حساب می‌آید، و چون که هر دو شاعر در همسایگی فرهنگ شرق و اسلامی گام بر می‌دارند. به همین دلیل است که نگاه هر دوی آن‌ها به زن علی‌رغم همه سخن‌ها نگاهی شرقی است، نگاهی که با همه مدرن‌بودن باز هم بین زن و مرد تفاوت قائل است، و او را پیش از آنکه برای خودش دوست بدارد برای خود و به واسطه خودش می‌خواهد و دوست می‌دارد.

زبان شعر مشیری زبانی است پالوده، صیقل‌خورده و نرم به زلالی و گوارایی آب، و لطافت رؤیا. زبانی که تصویرهای رمانتیک و عاشقانه‌اش از آن سود می‌جوید، نسبت و مناسبتی تام با آن فضا دارد. زبانی نه چنان جبروتی و فاخر که ترس برانگیزد و نه چنان مبتذل و دم‌دستی که بافت و بیان شعری‌اش را از ریخت و قیافه بیندازد. از ویژگی‌های برجسته زبانی در شعرهای مشیری دلبستگی به واژه‌های قدیم و زبان شعرهای کلاسیک است (شفایی، ۱۳۸۰: ۷۳).

فریدون مشیری از شاعران بزرگ معاصر است، و به جرأت می‌توان گفت کل اشعارش عشق‌نامه‌ای است که در آن همه جهانیان را دعوت به عشقی پاک، زلال و عاری از آلودگی‌های زمینی می‌کند. او به دنبال عشق آرمانی است و در واقع عشقی حقیقی، که رنگی از عشق‌های مجازی پاک هم در آن دیده می‌شود. شاعر این کار را با زبانی ساده، روان، جذاب و شیرین انجام می‌دهد. او به دنبال ارزش‌های والای انسانی است تا با فطرت پاک و خیرخواهانه خود معرفت واقعی را نصیب خوانندگان اشعارش کند.

مشیری بی‌تردید عاشق راستین است که به دنبال ایجاد مدینه فاضله در وطنش می‌باشد. غم عشق و سوز درونش، در سخنش جاری است و همه جا خود را بروز می‌دهد. او انسان خاکی که گرفتار خودبینی است را به دنیایی برتر رهنمون می‌کند. عشق او آموختنی نبود، آمدنی بود که از قلب و افکار اخلاقی پاکش، نشأت می‌گرفت. شاعر به همه چیز عشق می‌ورزد؛ به طبیعت، انسان‌ها، مردم و وطنش و به همه موجودات عالم، آنگاه همه را به سوی عشق برتر و والا-عشق به حضرت حق- سوق می‌دهد و پایبندی به مسائل اخلاقی و اسلامی نیز در آثارش دیده می‌شود.

معشوق در بسیاری از اشعار او انسان به عنوان موجودی ناشناخته است، که ابهام و ایهام را برای مخاطب ایجاد می‌کند. مشیری مفاهیم عالی غنایی و دقایق و ظرایف عاطفی را همراه با زبانی ساده و روشن، و در عین حال استوار و دلنشین بیان می‌کند تا مخاطبانش با خواندن آن به سعادت نائل شوند. تمام وجود مشیری پر است از غم عشق، غم عشقی که شاعر، آن را لذت‌بخش می‌داند.

او هر که دچار درد عشق نیست را حاجتمند به درمان می‌داند. عشق مشیری بی‌پروا و گستاخ نیست و عشق عارفانه هم نیست، او عشقی متعادل و پاک را ترسیم می‌کند به

همراهی حفظ حرمت و صداقت؛ مشیری نگاهی اجتماعی به زن دارد و واقعیت‌های جامعه خود را بیان می‌کند.

نتیجه بحث

نزار عشق را بیش‌تر به خاطر خود عشق و معشوق توصیف کرده است. اما با شواهدی که ذکر کردیم مشخص شده است، که او نیز آنجا که خطر صهیونیسم و خطر دیکتاتوری در بعضی کشورهای عربی را حس کرده بود، با زبان آتشین شعر و درآمیختن تغزل و سیاست کوبنده‌ترین اشعار سیاسی را بر علیه دیکتاتوری امرای عرب و اشغالگران اسرائیل سروده است. *قبنای* عشق را با سرنوشت سیاسی و اجتماعی ملتش گره زده و پیوندی مقدس بین آن‌ها برقرار نمود. از این رو اشعار او جنبه همگانی و همیشگی یافته است و زن در شعر *قبنای* بر خلاف شاعران گذشته ابزار و اسبابی در خدمت تمایلات و امیال مرد نیست؛ بلکه موجودی است پاک‌سرشت و آزادی‌خواه که در کنار مردان دارای رسالت اجتماعی است و برای به دست آوردن حقوق خود مبارزه می‌کند.

فریدون مشیری از جمله شاعران معاصر است که مفهوم عشق به کثرت در شعر او وجود دارد، و طبیعتاً پرداختن به این موضوع در شعر وی می‌تواند رهگشای مفاهیمی دیگر باشد. زیرا عشق از مفاهیم اصلی اشعار این شاعر هنرمند و فعال معاصر می‌باشد، و در واقع زیربنای عقاید و افکار و اشعار او واقع شده است. احساسات قوی شاعر باعث شده است تا عشق جاودانه به او تقدیم شود، و غم عشق در اشعار زلالش متجلی گردد. حضور عشق در مصادیق مختلفی چون عشق به خدا، انسان، طبیعت، وطن و فضایل اخلاقی در آثار مشیری دیده می‌شود.

کتابنامه

- شفایی، محمدعلی. ۱۳۸۰. از کوچه تا پرواز تحلیل و گزیده شعر فریدون مشیری. چاپ اول. تهران: پایا.
- قبانی، نزار. ۱۳۸۶. داستان من و شعر. ترجمه غلامحسین یوسفی و یوسف بکار. تهران: طوس.
- _____ . ۱۳۸۶. بلقیس و عاشقانه‌های دیگر. ترجمه موسی بیدج. تهران: ثالث.
- _____ . ۱۳۸۴. بیروت، عشق، باران. ترجمه رضا عامری. تهران: نگیما.
- _____ . ۱۳۸۲. تا سبز شوم از عشق. ترجمه موسی اسوار. تهران: سخن.
- _____ . ۱۳۸۸. صد نامه عاشقانه. ترجمه رضا عامری. تهران: چشمه.
- فلکی، محمود. ۱۳۷۸. سلوک شعر. تهران: محیط.
- کلودواده، ژان. ۱۳۷۲. حدیث عشق در شرق. ترجمه جواد حدیدی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مشیری، فریدون. ۱۳۸۰. بازتاب نفس صبح‌دلمان (کلیات اشعار). تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۸۴. از دیار آشتی. تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۸۴. تا صبح تابناک اهورایی. تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۸۰. گزیده اشعار. تهران: نگاه.
- _____ . ۱۳۷۲. سه دفتر. تهران: چشمه.
- _____ . ۱۳۸۴. نوایی هماهنگ باران. تهران: چشمه.
- خالد أبوعلی، نبیل. ۱۹۹۹م. نزار قبانی؛ شاعر المرأة و السياسة. بیروت: مکتبة مدبولی.

مقالات

- حسینی کازرونی، سید احمد و مهناز کرمی. پاییز ۹۲. «مقایسه تطبیقی اندیشه‌های فریدون مشیری با آلبر کامو». فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت. سال ۶. شماره ۲۳. صص ۷-۲۴.